

دکتر علی محمد حق شناس

دانشگاه تهران

همزه در زبان و خط فارسی*

درآمد

در طول یکی چند سال گذشته ما شاهد تلاشهای فردی و جمعی گسترده‌ای در جهت بازنگری رسم خط فارسی بوده‌ایم. هدف از این تلاشها آن بوده است که به شیوه نگارشی یک دست، استانده و مبتنی بر مبانی علمی دست یابیم. کسانی که این تلاشها را از دور یا نزدیک دنبال کرده‌اند خوب می‌دانند که از جمله موانع بزرگ و بازدارنده در راه نیل بدین مقصود وجود گوشه‌های مبهم و ناشناخته فراوان در مبحث همزه و پایگاه و مقام آن در زبان و خط فارسی بوده است. همین گوشه‌های مبهم موجب شده‌اند که احکام نامتجانس و گیج کننده‌ای درباره همزه صادر شود، از این دست که: همزه به عنوان واحدی ساختاری، اساساً در کلمات اصیل فارسی وجود ندارد؟ یا همزه در آغاز کلمات فاقد نقش ساختاری است، پس وجودش در

* خلاصه‌ای از این مقاله در چهارمین کنفرانس زبان‌شناسی (دانشگاه علامه طباطبائی، اسفندماه ۱۳۷۶) بر حضار عرضه شد و از عکس‌العمل صاحب نظران حاضر در رفع نقائص آن بهره برده شد. از همه آن صاحب‌نظران دستگیر بدین وسیله سپاسگزارم.

این جایگاه حشواست و می‌باید آن را نادیده گرفت^۳؛ یا همزه را اگر با «عین» بنویسند می‌باید در شمار حروفی قرار داد که ما به ازائی آوائی دارند، در غیر این صورت فاقد هرگونه ارزش آوائی است^۴؛ یا همزه اولین حرف الفبای فارسی است^۵، یا دومین حرف^۶، یا سومین حرف^۷؛ و مانند اینها.

باری، وجود همین گوشه‌های مبهم و احکام نامتجانس است که شخص را به بازنگری درباره همزه و ماهیت و نقش آن در زبان و خط فارسی وامی‌دارد. آنچه در اینجا می‌بینیم گزارشی کوتاه از یک چنین بازنگری است. در این گزارش کوتاه گوشه‌های مختلف همزه در فارسی، به تفکیک، از چشم‌اندازهای آواشناختی، واج‌شناختی و الفبائی طرح و توصیف شده است.

همزه در آواشناسی فارسی

واقعیت این است که اصطلاح همزه در آواشناسی فارسی ناظر بر یک واقعیت آوائی یگانه نیست؛ بلکه همچون اصطلاحی پوششی بر مجموعه‌ای از پدیده‌های آوائی متفاوت دلالت دارد؛ بدین قرار:

۱- همخوان چاکنائی انسدادی، بدان گونه که معمولاً در تلفظ شمردۀ کلمات از نوع "ابر"، "عمد"، "بدعت" و "شرع" به گوش می‌رسد. این همخوان را در آوانگاری به صورت [ʔ] نشان می‌دهیم.

۲- همخوان چاکنائی لرزشی، به گونه‌ای که معمولاً در تلفظ شمردۀ کلمات نظیر "سعید"، "قائم"، و "برائت" به گوش می‌خورد. این همخوان را ما در اینجا به صورت [ʔ'] آوانگاری می‌کنیم.

۳- همخوان چاکنائی لرزشی - انسدادی، بدان گونه که عمدتاً در تلفظ شمردۀ کلمات، از نوع "رعد"، "سعدی" و "ائتلاف" شنیده می‌شود. این همخوان را ما در اینجا به صورت [ʔ''] آوانگاری می‌کنیم.

۴- کشش واکه‌ای، به نحوی که معمولاً در تلفظ تند و ناشمرده کلمات از نوع "بعد"، "جمع" و "نعره" می‌شنویم. این پدیده آوایی را در آوانگاری به صورت [:] نشان می‌دهیم.

در خور توجه است که هر یک از این چهار نمود آوایی همزه دامنه کاربرد خاص خود را دارد. یا به عبارت فنی‌تر، گونه‌های چهارگانه همزه نسبت به یکدیگر در توزیع تکمیلی قرار دارند، با این قید که گونه انسدادی آن می‌تواند در گفتار شمرده یا در نقل مجزای^۸ کلمات، اختیاراتاً جایگزین همه گونه‌های دیگر نیز بشود.

از سوی دیگر، غالب گونه‌های چهارگانه همزه ممکن است در گفتار تند یا زیر-استانده به کلی حذف شوند؛ گو آن که در گفتار استانده، به ویژه در گونه شمرده آن، همگی ظاهر می‌شوند.

این نکته نیز در خور یاد است که همزه در پاره‌ای کلمات به مرور زمان یا از میان رفته - مثلاً در "انشا"، "املا"، "ابتدا" و جز اینها - و یا به همخوانی دیگر بدل شده است - مثلاً در "جزو" که به "واو" بدل شده و در "مایل" و "بایر" که به صورت "یا" درآمده است. باری؛ این قبیل ویژگیهای آواشناختی همزه در جاهای دیگر نیز طرح و شرح شده‌اند.^۹ پس در اینجا به همین مقدار بسنده می‌کنیم و به سراغ همزه در نظام آوایی فارسی می‌رویم.

همزه در واج‌شناسی فارسی

ورود همزه به درون ساختهای واجی فارسی یا، به طور کلی، به درون نظام آوایی این زبان با ویژگیهایی همراه است که در مورد هیچ یک از واحدهای واجی دیگر فارسی به چشم نمی‌خورند. کسانی که با عروض فارسی و قواعد ناظر بر اوزان شعر در این زبان آشنائی دارند خوب می‌دانند که عروضیان حذف همزه آغازین را اگر با حرف "عین"

نوشته شده باشد، به هنگام ترکیب جایز نمی‌شمارند^۱، مثلاً در مصراع "از علی آموز
اخلاص عمل" حذف همزه "علی" را مجاز نمی‌دانند. این حکم عروضی البته درست
است؛ اما به گمان من، دامنه کاربرد آن بسیار فراتر از مواردی از همزه آغازین می‌رود که
در نوشتار با "عین" نشان داده می‌شوند. حکم مزبور، به گمان من، تمامی موارد همزه
آغازین در کلمات اصالتاً عربی، از جمله همزه موجود در کلمه "اخلاص" در همان
مصراع پیش گفته، را در خود فرا می‌گیرد. الا، البته، آن دسته از کلمات پریسامد عربی که
بر اثر کثرت استعمال صبغه فارسی به خود گرفته‌اند؛ مثل "اخلاق" و "اقبال" که، مثلاً، در
ترکیب با کلمه "بد" همزه آغازین خود را از دست می‌دهند و به صورت‌های "بداخلاق"
/ba-daxlâq/ و "بداقبال" /ba-degbâl/ تلفظ می‌شوند.

در کلمات اصالتاً عربی، همزه در همه جایگاه‌های آغازین، میانی و پایانی ظاهر
می‌شود و در همه آن جایگاهها نیز با همخوانهای دیگر در تقابل قرار می‌گیرد؛ مثل
"عِلْم" در تقابل با "حِلْم"، "بَعْد" در تقابل با "بُزْد"، "شَمْع" در تقابل با "شَمْس"، "اَصْل"
در تقابل با "فَصْل"، "بِئْر" در تقابل با "بِکْر" و "شِء" در تقابل با "شِیخ". بر این اساس
می‌توان نتیجه گرفت که همزه در این قبیل کلمات اصالتاً عربی دارای قدرت تقابلی و
ارزش واجی است. و این حتی در مورد همزه در جایگاه آغازین هم صادق است؛ چرا که
در این جایگاه از کلمات اصالتاً عربی نیز همزه، اولاً، حذف شدنی نیست، چنان که
دیدیم و باز هم خواهیم دید؛ و ثانیاً با احراز جایگاهی مشخص در ساخت کلمه، با
واجهای دیگر در همان جایگاه تقابل ایجاد می‌کند.

در خور تصریح مجدد است که حذف همزه از آغاز برخی کلمات اصالتاً عربی
پریسامد حاصل تحولات تاریخی است و لذا این قبیل کلمات حکم استثنائاتی قاعده
ناپذیر پیدا می‌کنند. و این برخلاف حذف همزه از آغاز کلمات اصالتاً غیر عربی است که
عموماً در شرایط ساختاری مشخص صورت می‌گیرد و لذا قاعده‌پذیر است، به گونه‌ای

که خواهیم دید.

در کلمات اصالتاً غیر عربی، همزه عمدتاً در جایگاههای زیر ظاهر می‌شود:

۱- در جایگاه آغازین کلمه، مثل "اندیش"، "افتاد"، "آب"، "او" و "این". در این جایگاه همین که، با ورود کلمه به ساختی بزرگ‌تر، برای همزه همخوان جایگزینی یافت شود، خود همزه تحت شرایطی مشخص حذف می‌گردد، ولی جایگاه آن هرگز خالی نمی‌ماند، بلکه با همخوان جایگزین شونده پر می‌شود. همخوان جایگزین شونده همزه آغازین در کلمات اصالتاً غیر عربی بر دو نوع است:

الف) همخوان پایانی کلمه پیشین، آن‌گونه که در تلفظ نمونه‌های زیر می‌بینیم (البته، نشانه همزه در صورت نوشتاری این نمونه‌ها اغلب حذف نمی‌شود):

بد + اندیش ← بداندیش /ba-dandiš/

در + افتاد ← درافتاد /da-roftād/

خوش + آب ← خوشاب /xo-Sâb/

در + این ← دراین /da-rin/

از + او ← از او /?a-zu/

ب) یکی از همخوانهای میانجی فارسی، و این در صورتی است که کلمه پیشین به

واکه ختم شده باشد؛ آن‌گونه که در نمونه‌های زیر مشاهده می‌کنیم:

به + اندیش ← بیندیش

نه + افتاد ← نیفتاد

پا + آب ← پایاب

به + این ← بدین

به + او ← بدو

شایان توجه است که اگر، به ملاحظات ساختاری به خصوصی که جای طرحشان در

اینجا نیست، برای همزه آغازین کلمه هیچ همخوان جایگزین شونده‌ای - چه از نوع همخوان پایانی کلمه پیشین و چه از نوع همخوانهای میانجی - یافت نشود خود همزه آغازین برجا می ماند؛ مثل:

با + آبرو ← باآبرو

بی + اندازه ← بی اندازه

به + این ← به این

به + او ← به او

می + افتاد ← می افتاد

در خور تکرار و توجه است که حذف همزه از آغاز کلمات غیرعربی اولاً پس از فراهم شدن شرایطی ساختاری مشخص صورت می گیرد (لذا این نوع حذف برخلاف حذف همزه آغازین در برخی کلمات عربی، حاصل تحول تاریخی نیست؛ بلکه رخدادی صرفاً ساختاری است) و ثانیاً پس از بروز چنین حذفی جایگاه آغازین کلمه خالی نمی ماند؛ بلکه همان طور که یاد شد، به کمک همخوان جایگزین شونده پر می شود. نکته اخیر گواه بر آن است که همزه آغازین کلمات اصالتاً فارسی یا غیرعربی به هیچ روی حشو یا زائد نیست؛ بلکه به حکم آن که جایگاهی را در ساخت واجی کلمه پر می کند، خواه ناخواه نقش ارزش ساختاری دارد (و این خلاف مدعای کسانی است که همزه آغازین در کلمات اصالتاً فارسی را واقعیتی صرفاً آواشناختی می پندارند و آن را حشو می انگارند).

۲- همزه در جایگاه میانی وام واژه‌های رایج در فارسی نیز ظاهر می شود؛ مثل "تئاتر"، "ویدئو"، "تون"، "ناپلئون"، "سوئز"، "سوئیس" و جز اینها. وجود همزه در این جایگاه از وام واژه‌های رایج در فارسی از نظر بحث ما در خور توجه بسیار است. آنچه در این موارد اتفاق می افتد، اغلب این است که زبان فارسی پس از قبول وام واژه‌هایی که

در آنها دو واکه پهلوی هم قرار دارند، به پیروی از محدودیت‌های واج شناختی این زبان، میان واکه‌های همجوار جایگاه تازه‌ای پدید می‌آورد و آنگاه همخوانی میانجی در آن جایگاه تازه مستقر می‌سازد. آنچه در این ماجرا از نظر بحث ما اهمیت بسیار دارد این است که زبان فارسی برای آن‌که این قبیل وام واژه‌ها را با محدودیت‌های واج شناختی خود سازگار سازد، از میان همه همخوانهای میانجی که در اختیار دارد، تنها همزه را انتخاب می‌کند؛ و این گواه بر آن است که از میان همه همخوانهای میانجی فارسی تنها همزه است که می‌تواند بی‌نشان^{۱۱} قلمداد شود و بقیه همگی نشان‌دار^{۱۲} محسوب می‌شوند.

۳- همزه، همچنین، در مرز میان کلمه‌ای که به واکه ختم می‌شود و عنصر تصریفی‌ای که در صورت اسنادی^{۱۳} یا نقلی مجزایش با همزه آغاز می‌گردد نیز ظاهر می‌شود. این قبیل عناصر تصریفی خود بر سه نوع‌اند:

الف) پسوند تصریفی^{۱۴}، مثل پسوند وحدت یا نکره - ای، در:

نامه + ای ← نامه‌ای

ب) پی‌چسب^{۱۵}، مثل پی‌چسب دوم شخص مفرد "آت" در:

نامه + آت ← نامه‌ات

پ) پایانه فعلی^{۱۶}، مثل پایانه دوم شخص مفرد "ای" در:

می‌گو + ای ← می‌گوئی

افزون بر آنچه تا اینجا گفتیم، همزه در جایگاه میانی یکی چند واژه اصالتاً فارسی نیز اختیاراتاً به کار می‌رود، مثل "پائیز"، "پائین" و "مؤید". اما این قبیل واژه‌ها اولاً بسیار اندک شمارند و ثانیاً احتمال آن هست که به لحاظ تاریخی بسیط یا ساده نباشند؛ بلکه رسوباتی از فرایندهای واژه‌سازی کهنه‌ای باشند که اینک دیگر سترون شده‌اند و از میان رفته‌اند. اکنون باید با آوردن نمونه‌هایی برای ابقای همزه آغازین در کلمات اصالتاً عربی و

برای حذف آن در کلمات اصالتاً غیر عربی، زمینه را برای نتیجه‌گیری نهائی درباره پایگاه و نقش همزه در ساخت کلمات اصالتاً فارسی فراهم آوریم. مثالهای زیر نشان می‌دهند که همزه آغازین کلمات اصالتاً عربی پس از ورود آن کلمات به درون ساختهای بزرگ‌تر حذف نمی‌شوند:

بد + عمل ← عمل؛ با تلفظ /bad-ʔamal/

سر + عمله ← سر عمله؛ با تلفظ /sar-ʔamala/

پر + ادعا ← پر ادعا؛ با تلفظ /por-ʔeddeʔâ/

ولی مثالهای زیر، برعکس، نشان می‌دهند که همزه آغازین کلمات اصالتاً غیر عربی پس از ورود کلمات مزبور به درون ساختهای بزرگ‌تر تحت شرایط ساختاری به خصوصی حذف می‌شوند:

بد + اختر ← بد اختر؛ با تلفظ /ba-daxtar/

سر + انجام ← سر انجام؛ با تلفظ /sa-randjâm/

پر + آب ← پر آب؛ با تلفظ /po-râb/

از رهگذر مثالهای از نوع بالا نتایج زیر خود به خود حاصل می‌شود:

۱) همزه آغازین در کلمات اصالتاً عربی، همان‌طور که گفتیم، به صرف آن که اولاً تحت هیچ شرایط ساختاری حذف نمی‌شود و ثانیاً در همان جایگاه آغازین، به گونه‌ای که دیدیم، با همخوانهای دیگر تقابل ایجاد می‌کند، ناگزیر در زمره واحدهای فارسی قرار می‌گیرد؛ منتهی واجی که دامنه کاربرد آن به وام واژه‌های عربی محدود می‌شود.

۲- همزه آغازین در کلمات اصالتاً غیر عربی به صرف آن که تحت شرایط ساختاری معین حذف می‌شود و، متعاقب آن، جای خود را به هر همخوان دیگری (چه همخوان پایانی کلمه پیشین و چه هر همخوان میانجی‌ای) می‌دهد بی‌آن که در این جابه‌جائی هیچ کلمه‌ای به دیگری بدل شود، ناگزیر با هیچ همخوانی در این جایگاه تقابل ایجاد نمی‌کند؛

و لذا نمی‌تواند در زمرة واجهای فارسی به شمار آید. اما علی‌رغم واقعیت اخیر، انکار نمی‌توان کرد که همزه آغازین کلمات غیرعربی را نیز، به صرف آن که احراز‌کننده جایگاهی در ساخت واجی کلمات و ایفا‌کننده نقشی ساختاری در آن جایگاه است، به هیچ روی نمی‌توان فاقد ارزش ساختاری قلمداد نمود و آن را به عنوان عنصری حشو یا زائد نادیده انگاشت؛ بلکه باید آن را به مثابه عنصری ساختاری با نقش تباینی^{۱۷} (و نه نقش تقابلی^{۱۸}) در نظر آورد؛ یعنی عنصری از آن نوع که در واج‌شناسی چند نظامی^{۱۹} فرث^{۲۰} با نام عنصر هموندی^{۲۱} از آن یاد می‌کنند.

همین نتیجه‌گیری هم در مورد همزه میانی در وام واژه‌های رایج در فارسی صادق است و هم در مورد همزه در مرز میان کلمات مختوم به واکه و عناصر تصریفی مبتدا به همزه.

حاصل آن که همزه در نظام آوایی زبان فارسی دو نقش ساختاری متفاوت ایفا می‌کند: یکی نقش تقابلی یا واجی در راستای محور جانشینی و تنها در وام واژه‌های عربی؛ و دیگری نقش تباینی یا هموندی در راستای محور هم‌نشینی و تنها در واژه‌های اصالتاً غیرعربی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

همزه در الفبای فارسی

آنچه در آواشناسی و واج‌شناسی فارسی ذیل عنوان یگانه همزه مطرح می‌شود، در الفبای فارسی با سه نشانه متفاوت باز نموده می‌شود:

یکی نشانه "عین" که خود چهار شکل متفاوت دارد؛ آن‌گونه که در کلمات "عمد"، "معمول"، "شمع" و "شرع" مشاهده می‌کنیم. دیگری نشانه "الف" که باز خود دو شکل مختلف دارد؛ به گونه‌ای که در کلمات "ابر" و "آب" و همچنین "مرآت" می‌بینیم.

و سوم نشانه ۶- مانند موسوم به "همزه" که این نیز، به نوبه خود، چهار شکل متفاوت

دارد؛ به گونه‌ای که در کلمات "جزء"، "رئیس"، "مؤید" و "تأسف" می‌بینیم. در خور توجه است که نشانهٔ اخیر (یعنی "همزه") اگر به تنهایی به کار رود (آن‌گونه که در "جزء") در زمرهٔ علائم زیر و زبری به شمار می‌آید؛ اما اگر همراه با کرسیهای "یاء"، "واو" و "الف" به کار رود در عداد حروف الفبا قرار می‌گیرد.

ناگفته پیداست که نشانه‌های الفبائی همزه در فارسی اولاً بسیار متعددند، ثانیاً بسیار نامتجانس‌اند، و ثالثاً در دستگاه الفبای فارسی بسیار پراکنده و دور از یکدیگرند. از این گذشته نشانه‌های مزبور هر یک دامنهٔ کاربرد معینی دارند؛ به طوری که نمی‌توان آنها را به جای یکدیگر به کار برد. به تعبیری، می‌توان گفت که نشانه‌های مزبور با یکدیگر در توزیع تکمیلی هستند؛ جز آن که توزیع "عین" مشروط به شرایط واژگانی^{۲۲} است؛ حال آن که توزیع "الف" و "همزه" مشروط به شرایط آوایی^{۲۳} است.

بدیهی است که هم تعدد نشانه‌های همزه می‌تواند برای فارسی زبان مشکل‌آفرین باشد، هم عدم تجانس آنها، هم پراکندگی آن نشانه‌ها و هم دامنهٔ کاربرد محدود هر یک از آنها. با این همه، مشکلات ناشی از هیچ یک از ویژگیهای چهارگانه بالا چندان نیست که نتوان بر آنها فائق آمد. وانگهی ویژگیهای چهارگانه یاد شده به هیچ روی مختص همزه نیست؛ بلکه همین ویژگیها، مثلاً، در مورد واج /z/ نیز به چشم می‌خورد؛ چه نشانه‌های این واج نیز، هم متعددند ("ذال"، "زاء"، "ضاد" و "طاء")، هم نامتجانس، هم پراکنده و هم در توزیع تکمیلی و مشروط به شرایط واژگانی.

آنچه واقعیت آوایی و واجی همزه را به مشکلی عظیم در الفبای فارسی بدل می‌کند، همانا این است که نشانهٔ "ه" مانند همزه و اشکال چهارگانهٔ آن جایگاه مشخص و پذیرفته شده‌ای در دستگاه الفبای فارسی ندارند. همزه را، همان طور که گفتیم، برخی منابع دستوری و واژگانی نخستین حرف الفبای فارسی دانسته‌اند^{۲۴}، برخی دومین حرف^{۲۵} و برخی دیگر آخرین حرف^{۲۶}، برخی نیز آن را در زمرهٔ حروف الفبا به شمار نیاورده‌اند؛

بلکه آن را در کنار علائم زیر و زیر قرار داده‌اند.^{۲۷}

اکنون اگر بخواهیم در پرتو ملاحظات آواشناختی و واج‌شناختی پیش گفته برای مسأله همزه در خط فارسی راه حلی پیدا کنیم می‌توانیم بگوئیم که:

۱- همزه، به صرف نقشمند بودنش در همه جایگاههای موجود در ساخت واجی فارسی، می‌باید مثل همه عناصر نقشمند دیگر در نوشتار باز نموده شود؛ حال خواه در جایگاه آغازین باشد و خواه در جایگاههای دیگر.

کسانی که ضبط همزه در جایگاه آغازین کلمات را، چه در نوشتار و چه در آوانگاری، ضروری نمی‌دانند، باید برای سؤالهای از نوع زیر پاسخ‌هایی شنیدنی داشته باشند:

الف) چرا در فرهنگهای فارسی، یا در هر ریز الفبائی شده‌ای، کلمات - به اصطلاح - "مبتدا به واکه‌های ششگانه" این زبان را، به رسم رایج در زبان‌های دیگر، به تفکیک و در شش بخش جداگانه نمی‌آورند؛ بلکه همه آنها را در یک یا حداکثر دو بخش و ذیل نشانه‌های "الف" و "آ" (که هر دو به همزه تعلق دارند) قرار می‌دهند؟

ب) چرا فرهنگهای فارسی به هنگام ضبط کلمات مرکبی که (مثل "بی‌آبرو" و "بااطلاع" و "بی‌اندازه") جزء دومشان با همزه آغازین کلمه شروع می‌شود، بنا را بر ابقای علامت همزه، حتی در درون کلمه مرکب، می‌گذارند و این قبیل کلمات را بدون همزه ضبط نمی‌کنند؛ سهل است که در آوانگاری این قبیل کلمات هم یا مثل معین، خط تیره‌ای را به جای علامت همزه در میان دو واکه می‌آورند، مثل /bi-ab/ و یا مثل صدری افشار، حرف /y/ را، بی‌هیچ وجه یا دلیل قابل قبولی، در درون پُرانتز به جای نشانه همزه می‌نشانند، مثل /bi(y)æbru/ و این در حالی است که در ضبط املائی کلمه علامت همزه را ابقا می‌کنند؟

۲- از آنجا که عنصر نقشمند همزه، اگر با "عین" نوشته نشده باشد، یا با "الف" نشان داده می‌شود و یا با شکل ء - مانند همزه (که این یکی یا به تنهایی به کار می‌رود یا روی

کرسیهای "یاء"، "واو" و "الف" و از آنجا که حرف "الف" در دستگاه الفبای فارسی جایگاه نخستین حرف را احراز می‌کند، ناگزیر، منطقی است که همزه را هم در کنار "الف" قرار دهیم و آن را دومین حرف از دستگاه الفبای فارسی به شمار می‌آوریم.

۳- اگر پیش‌نهاد اخیر را بپذیریم، در آن صورت می‌توانیم بگوئیم که جایگاه همزه در امر الفبائی کردن هر ریزی از کلمات (چه در فرهنگ نویسی و چه در هر جای دیگر) به دو صورت تعیین می‌شود:

الف) اگر به تنهایی و بدون هیچ کرسی به کار رفته باشد، جایگاه آن بلافاصله پس از حرف "الف" خواهد بود. با این حساب، مثلاً کلمه "جزء" بلافاصله پس از کلمه "جزا" خواهد آمد؛ یا کلمه "سوء" بلافاصله پس از کلمه "سوا".

ب) اما اگر همزه همراه با یکی از کرسیهای یاد شده به کار رفته باشد، در آن صورت، جایگاه آن، بلافاصله پس از کرسی مزبور خواهد بود. با این حساب، جایگاه کلمه "ائتلاف" مثلاً، پس از "ایتام" خواهد بود، و جایگاه کلمه "رأس" پس از "راس" و جایگاه "مؤبد" پس از "موبد".

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

پی نوشتها

- ۱- نگاه کنید به: الف) کابلی، ایرج، *نظرخواهی نهایی درباره شیوه نگارش و خط فارسی*، بی‌نا، ۱۳۷۵، تهران؛ ب) کمیسون شیوه املای فرهنگستان زبان و ادب فارسی، *طرح شیوه املای فارسی*؛ ب) شعار، جعفر، *شیوه خط معیار*، شرکت انتشارات احیای کتاب، تهران ۱۳۷۵؛ ت) داودی، حسین، "جواز دو املائی جواز خروج از بن بست"، *رشد ادب فارسی*، شماره ۲۳، ۱۳۷۶، ص ۶۸-۵۸؛ ث) خلخالی، نازیلا، *بررسی علمی شیوه خط فارسی*، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۷۵؛ ج) خیام، مسعود، *خط آینده*، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۳.
- ۲- نگاه کنید به: الف) [مقربى، مصطفی] *شیوه خط فارسی*، مصوب شورای عالی فرهنگ. [تهران، ۱۳۴۲] ص ۴ و ۱۳-۱۶؛ ب) بهمنیار، احمد، "املای فارسی"، *لغت نامه دهخدا*، ج ۱، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳- نگاه کنید به: الف) مقربى، مصطفی، همان؛ ص ۴؛ ب) بهمنیار، احمد، همان؛ ص ۱۴۸-۱۷۷؛ پ) پنج استاد، *دستور زبان فارسی*؛ به اهتمام جهانگیر منصور، انتشارات ناهید، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۴؛ ت) میلانیان، هرمز، «چند نکته درباره واژه‌های زبان فارسی در گذشته و حال»، *مجموعه خطابه‌های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی*، دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.
- ۴- نکستون، ویلر؛ م.، *درآمدی بر دستور زبان فارسی*؛ انتشارات سروش، تهران، ۱۳۵۶، ص ۲۷ و ۴۵-۴۳.
- ۵- الف) *لغت نامه دهخدا*، ذیل همزه ب) خیام‌پور، ع.، *دستور زبان فارسی* (چاپ دهم)، کتابفروشی تهران، تبریز، ۱۳۷۵، ص ۱۶؛ ب) خزائلی، محمد و میرمیرانی، سید ضیاء‌الدین، *دستور زبان فارسی*، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۱، ص ۲.
- ۶- الف) پنج استاد، همان؛ ص ۱۳؛ ب) *لغت نامه*، همان؛ پ) انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن، *دستور زبان فارسی* ۲ (چاپ دوازدهم - ویرایش دوم)، انتشارات فاطمی، تهران، ۱۳۷۴، ص ۳.
- ۷- معین، محمد، *فرهنگ فارسی* (مستخرج از جایگاه مدخلهایی که در آنها عنصر همزه به کار رفته است).

8- citation form

- ۹- از جمله، نگاه کنید به: الف) نمره، یدالله، *آواشناسی زبان فارسی*، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۶۲-۶۵؛ ب) حق شناس، علی محمد، *آواشناسی*، نشر آگاه، تهران ۱۳۵۶، ص ۸۵ و ۱۶۱-۱۶۲؛ پ) حق شناس، علی محمد، «نقش دوگانه همزه در ساخت آوایی زبان فارسی»، *مقالات ادبی و زبان‌شناختی*، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۵۷-۲۸۴.

- ۱۰- از جمله نگاه کنید به: نجفی، ابوالحسن، «اختیارات شاعری»، *جنگ اصفهان*، شماره ۱۰، بهار ۱۳۵۰، ص ۱۷۸.

11- unmarked

12- marked

13- citation form

- 14- inflectional suffix
- 15- enclitic
- 16- verbal ending
- 17- contrastive function
- 18- oppositional function
- 19- polysystemic phonology
- 20- Firth
- 21- prosodic element
- 22- lexically conditioned
- 23- phonetically conditioned

۲۴- از جمله، الف) خیام پور، ع، همان، ص ۱۶؛ ب) کمیسون شیوه‌نامه‌ای فرهنگستان...، همان، ص ۱۷.

۲۵- از جمله، الف) پنج استاد، همان؛ ب) لغت‌نامه، همان.

۲۶- صدری افشار، غلامحسین، فرهنگ فارسی امروز، نشر کلمه، تهران، ۱۳۷۳، ص هجده.

۲۷- تکستون، ویلر، م.. همان، ص ۳۳.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی